

الله  
الرحمن الرحيم  
وَصَلَى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ



# دین و قانون

مجموعه مقالاتی پیرامون کارکرد و نقش دین  
در حوزه قانون و قانونگذاری

دکتر محسن اسماعیلی و همکاران  
رئیس دانشکده حقوق دانشگاه امام صادق (ع)



## فهرست مطالب

۱۳.....	سخن ناشر.....
۱۵.....	مقدمه.....
۱۹.....	بخش تخت: مبانی.....
۲۱.....	فصل ۱. پیوند دین و قانون.....
	دکتر محسن اسماعیلی
۲۱.....	۱-۱. مسلمانان و مفاهیم نو؛ انکار یا تسلیم؟!
۲۵.....	۲-۱. دین و قانون؛ تعامل یا تنازع؟
۲۹.....	۳-۱. جایی دین و سیاست؛ شعار یا حقیقت؟
۳۶.....	۴-۱. اسلام در قانون اساسی دیگر کشورها
۴۳.....	منابع و مأخذ.....
۴۵.....	فصل ۲. از دولت غیر دینی تا دولت ضد دینی بررسی مفهوم دولت سکولار و دولت لاییک؛ و رویکرد انتقادی جامعه اسلامی
	سید محمد مهدی غمامی
۴۵.....	مقدمه .....
۴۸.....	۱-۲. مفهوم سکولاریسم و تحقق لائیسیته

۵۱.....	۲-۲. عوامل مؤثر در شکل‌گیری سکولاریسم
۵۲.....	۳-۲. پایه‌های اصلی تفکر سکولاریسم (سکولاریسم به مثابه یک جزء مدرنیته)
۵۶.....	۴-۲. دولت سکولار
۵۹.....	۵-۲. دولت لایک
۶۵.....	۶-۲. مکاتب حقوقی سکولار و لایک
۶۸.....	۷-۲. نقدی بر طرد دین از مفهوم حکومت در جامعه اسلامی
۷۶.....	۸-۲. نتیجه‌گیری
۷۸.....	منابع و مأخذ
۸۱.....	<b>فصل ۳. جایگاه حکومت در تبلیغ و اجرای احکام دین</b>
	محسن داوری
۸۱.....	مقدمه
۸۲.....	۱-۳. ادله مخالفین اجرای احکام دینی توسط حکومت
۹۴.....	۲-۳. دلایل موافقان اجرای احکام دینی توسط حکومت
۱۰۹.....	۳-۳. نتیجه‌گیری
۱۱۱.....	منابع و مأخذ
۱۱۳.....	<b>بخش دوم: قلمرو</b>
۱۱۵.....	<b>فصل ۴. بازخوانی نظریه «منطقه الفراغ» و آثار آن در جایگاه و کارکرد مجلس</b>
	دکتر محسن اسماعیلی
۱۱۵.....	مقدمه؛ طرح مساله
۱۱۷.....	۱-۴. صدر و حوزه قانونگذاری
۱۱۸.....	۲-۴. شهید صدر دریک نگاه
۱۲۰.....	۳-۴. پیشینه و مفهوم نظریه «منطقه فراغ»
۱۲۲.....	۴-۴. طرح نظریه «منطقه فراغ» در حوزه مقررات اقتصادی

## ۷ فهرست مطالب □

۱۲۵.....	۴
۱۳۲.....	منابع و مأخذ
۱۳۳.....	فصل ۵. منطقه العفو در فقه اهل سنت
سید مهدی سید محسنی باحسنگانی / مریم مهری متانکلایی	
۱۳۳.....	مقدمه
۱۴۵.....	۱-۵
۱۴۹.....	۲-۵
۱۵۶.....	۳-۵
۱۶۴.....	۴-۵
۱۶۶.....	۵-۵
۱۷۰.....	منابع و مأخذ
فصل ۶. حاکمیت شرع بر تقنین مجلس شورای اسلامی در مشروح مذاکرات	
۱۷۳.....	مجلس تدوین قانون اساسی
محمد برزگر خسروی	
۱۷۳.....	مقدمه
۱۷۵.....	۱-۶
۱۷۵.....	۱-۱-۱. نظریه عدم مغایرت
۱۷۶.....	۱-۱-۲. نظریه مطابقت
۱۷۷.....	۱-۲-۱. نظریه تفکیک بین حکم ثانویه و حکم اولیه
۱۷۷.....	۱-۲-۴. نظر مختار
۱۷۸.....	۲-۶
۱۸۰.....	۳-۶
۱۸۳.....	۴-۶
۱۸۴.....	۵-۶

۶-۱. نظریه قوه برنامه ریزی (حق کشف قوانین و نه وضع قوانین) ..... ۱۸۵	
۶-۲. نظریه منطقه الفراغ ..... ۱۸۶	
۶-۳. نظریه ولایت مطلقه فقیه ..... ۱۸۷	
۶-۴. شمول نظارت شرعی شورای نگهبان بر قوانین و مقررات قبل از انقلاب اسلامی ..... ۱۸۸	
۶-۵. نظریه عدم شمول ..... ۱۸۸	
۶-۶. نظریه شمول (عدم محدودیت زمانی شورای نگهبان در اظهار نظر مغایرت با شرع) ..... ۱۹۰	
۶-۷. نظریه شورای نگهبان ..... ۱۹۳	
۶-۸. نتیجه گیری ..... ۱۹۵	
۶-۹. منابع و مأخذ ..... ۱۹۷	
<b>بخش سوم: نظریات ..... ۱۹۹</b>	
<b>فصل ۷. رویکرد آیت الله خامنه‌ای به کارکرد مجلس شورای اسلامی و وضع قانون ..... ۲۰۱</b>	
سید محمد مهدی غمامی	
۷-۱. مقدمه ..... ۲۰۱	
۷-۲. جایگاه قانون و مجلس از نگاه مقام معظم رهبری ..... ۲۰۳	
۷-۳. قانون ..... ۲۰۳	
۷-۴. مجلس شورای اسلامی و عملکرد ..... ۲۰۸	
۷-۵. اصول قانونگذاری از نگاه مقام معظم رهبری ..... ۲۱۲	
۷-۶. اسلام محوری ..... ۲۱۲	
۷-۷. دشمن سییزی و حفظ عزت کشور ..... ۲۱۵	
۷-۸. ولایت مداری ..... ۲۱۸	

## ۹ فهرست مطالب □

۲۱۹.....	۴-۲-۷
۲۲۰.....	۵-۲-۷
۲۲۲.....	۶-۲-۷
۲۲۴.....	۷-۲-۷
۲۲۶.....	۸-۲-۷
۲۲۷.....	۹-۲-۷
۲۳۰.....	۱۰-۲-۷
۲۳۰.....	۳-۷
۲۳۳.....	منابع و مأخذ
فصل ۸ تعریف دین از منظر آیت الله جوادی آملی و تأثیر آن در حقوق عمومی ... ۲۳۵	

سید محمد هادی راجی

۲۳۵.....	مقدمه
۲۳۷.....	۱. مفهوم دین .....
۲۴۱.....	۲. دین حق .....
۲۴۳.....	۳. تأثیر علل چهارگانه دین در حقوق عمومی .....
۲۴۳.....	۱-۳-۸
۲۴۴.....	۲-۳-۸
۲۴۵.....	۳-۳-۸
۲۴۵.....	۴-۳-۸
۲۴۷.....	۴. دین باطل .....
۲۴۹.....	۵. دین و دینداری .....
۲۵۲.....	۶. دین و عقل .....
۲۵۵.....	۷-۸
۲۵۸.....	منابع و مأخذ

**فصل ۹. مؤلفه‌های حقوق عمومی و فرایند قانونگذاری از منظر آخوند**

**خراسانی (ره).....۲۶۱**

اسماعیل آجرلو

مقدمه.....۲۶۱

۱-۱. آخوند خراسانی و نهضت مشروطه .....۲۶۳

۱-۱-۱. مقام علمی و اجتهاد آخوند خراسانی .....۲۶۳

۱-۱-۲. مشروطه و نقش علما در شکل‌گیری آن .....۲۶۵

۱-۱-۳. آخوند خراسانی، حمایت از مشروطه و مجلس شورای ملی .....۲۶۹

۲-۱. حقوق عمومی و مکتب سیاسی در دیدگاه آخوند خراسانی .....۲۷۴

۲-۲-۱. مؤلفه‌های حقوق عمومی و مکتب سیاسی .....۲۷۴

۲-۲-۲. ولایت و امتیاز فقهاء در حوزه عمومی .....۲۷۹

۲-۲-۳. آخوند خراسانی، قانونگذاری و مجلس شورا .....۲۸۲

۲-۳-۱. ماهیت مجلس و جایگاه آن از منظر آخوند خراسانی .....۲۸۳

۲-۳-۲. نظارت فقهاء بر فرایند قانونگذاری .....۲۸۸

۲-۳-۳. شرایط و حدود قانونگذاری از منظر آخوند خراسانی .....۲۹۰

۲-۳-۴. نتیجه‌گیری .....۲۹۴

منابع و مأخذ .....۲۹۶

**فصل ۱۰. درآمدی بر رویکرد علامه طباطبائی به کارکرد دین در حوزه حقوق**

**عمومی .....۲۹۹**

سید محمد مهدی غمامی

مقدمه.....۲۹۹

۱-۱. گذری کوتاه بر زندگی و آثار علامه .....۳۰۰

۱-۲. مفهوم دین .....۳۰۴

۱-۳. ماهیت و حقیقت دین از نگاه علامه .....۳۱۰

## فهرست مطالب □ ۱۱

۳۱۹.....	۴-۴. نتیجه‌گیری .....
۳۲۰ .....	منابع و مأخذ.....
۳۲۱.....	فصل ۱۱. مجلس و قانون در نظر و عمل شیخ فضل الله نوری .....
	حمیدرضا نیکوگفتارصفا
۳۲۱.....	مقدمه .....
۳۲۲.....	۱-۱. نظر فقهی شیخ در قبال مجلس و قانون .....
۳۲۳.....	۱-۱-۱. کلیت حکومت و قانون .....
۳۲۴.....	۱-۱-۲. توجه به زمان و مکان در فقه سیاسی شیخ.....
۳۲۵.....	۱-۱-۳. قلمرو قانون‌گذاری مجلس در فقه سیاسی شیخ.....
۳۲۸.....	۱-۱-۴. طریق فقهی گسترش قلمرو تقین از دیدگاه شیخ شهید .....
۳۲۹.....	۱-۲-۱. عمل سیاسی شیخ در قبال قانون‌گذاری غربی یا همان مشروطه .....
۳۳۰.....	۱-۲-۲-۱. نظر شیخ درباره حقیقت مشروطه .....
۳۳۴.....	۱-۲-۲-۲. خواسته شیخ: تصحیح مشروطه نه، نفی آن.....
۳۳۶.....	۳-۱-۱. نتیجه‌گیری .....
۳۳۸.....	منابع و مأخذ.....
۳۴۱.....	فصل ۱۲. بررسی جایگاه شریعت در نظام حقوقی مصر .....
	علی رضا رودگر
۳۴۱.....	مقدمه .....
۳۴۲.....	۱-۱-۱. نظام حقوقی مصر .....
۳۴۲.....	۱-۱-۲. کلیات .....
۳۴۵.....	۱-۱-۲-۱. جایگاه اسلام در قانون اساسی .....
۳۵۰.....	۱-۱-۲-۲. اخوان المسلمين .....
۳۵۰.....	۲-۱-۱. تاریخچه و بنیان‌های اعتقادی .....
۳۵۵.....	۲-۱-۲. رویکرد حقوقی .....

۱۲ □ دین و قانون

۳۶۷.....	۳-۱۲. نتیجه‌گیری
۳۶۸.....	منابع و مأخذ
۳۶۹.....	چکیده فصول
۳۸۷.....	نمایه

«بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ»  
وَلَقَدْ ءاتَيْنَا داُوْدَ وَ سَلَيْمَانَ عِلْمًا وَ قَالَا الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي  
فَضَلَّنَا عَلَيْ كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ  
(قرآن کریم، سوره میارکه النمل، آیه شریفه ۱۵)

## سخن ناشر

فلسفه وجودی دانشگاه امام صادق علیه السلام که از سوی ریاست دانشگاه به کرات مورد توجه قرار گرفته، تربیت نیروی انسانی ای متعهد، باتفاق و کارآمد در عرصه عمل و نظر است تا این طریق دانشگاه بتواند نقش اساسی خود را در سطح راهبردی به انجام رساند.

از این حیث «تربیت» را می‌توان مقوله‌ای محوری یاد نمود که وظایف و کارویژه‌های دانشگاه، در چارچوب آن معنا می‌یابد؛ زیرا که «علم» بدون «تربیت» بیش از آنکه ابزاری در مسیر تعالی و اصلاح امور جامعه باشد، عاملی مشکل ساز خواهد بود که سازمان و هویت جامعه را متاثر و دگرگون می‌سازد.

از سوی دیگر «سیاست‌ها» تابع اصول و مبادی علمی هستند و نمی‌توان منکر این تجربه تاریخی شد که استواری و کارآمدی سیاست‌ها در گرو انجام پژوهش‌های علمی و بهرمندی از نتایج آنهاست. از این منظر پیشگامان عرصه علم و پژوهش، راهبران اصلی جریان‌های فکری و اجرایی به حساب می‌آیند و نمی‌توان آینده درخشنای را بدون توانایی‌های علمی - پژوهشی رقم زد و سخن از «مرجعیت علمی» در واقع پاسخ‌گویی به این نیاز بنیادین است.

**دانشگاه امام صادق علیه السلام** درواقع یک الگوی عملی برای تحقق ایده دانشگاه اسلامی در شرایط جهان معاصر است. الگویی که بیش از «ربع قرن» تجربه دارد و هم اکنون ثمرات نیکوی این شجره طبیه در فضای ملی و بین‌المللی قابل مشاهده است. طبعاً آنچه حاصل آمده محصول نیت خالصانه و جهاد علمی مستمر مجموعه بنیانگذاران و دانش‌آموختگان این نهاد است که امید می‌رود در طییعه دور جدید فعالیتش بتواند به توسعه و تقویت آنها در پرتو عنایات حضرت حق تعالی، اهتمام ورزد.

**معاونت پژوهشی دانشگاه امام صادق علیه السلام** با توجه به شرایط، امکانات و نیازمندی جامعه در مقطع کنونی با طرحی جامع نسبت به معرفی دستاوردهای پژوهشی دانشگاه، ارزیابی سازمانی - کارکردی آنها و بالاخره تحلیل شرایط آتی اقدام نموده که نتایج این پژوهش‌ها در قالب کتاب، گزارش، نشریات علمی و... تقدیم علاقمندان می‌گردد. هدف از این اقدام - ضمن قدردانی از تلاش خالصانه تمام کسانی که با آرمان و اندیشه‌ای بزرگ و ادعایی انک در این راه گام نهادند- درک کاستی‌ها و اصلاح آنها است تا از این طریق زمینه پرورش نسل جوان و علاقمند به طی این طریق نیز فراهم گردد؛ هدفی بزرگ که در نهایت مرجعیت مکتب علمی امام صادق علیه السلام را در گستره بین‌المللی به همراه خواهد داشت.(ان شاء الله)

ولله الحمد  
معاونت پژوهشی دانشگاه

## مقدمه

تبیین رابطه دین و حقوق از جمله مباحث کهن و دامنه‌دار در فلسفه حقوق و گاه کلام و فلسفه دین است. گرچه این جدال علمی و مذهبی اختصاصی به ما مسلمانان ندارد، اما در مورد اسلام نیز، به‌طور خاص تفاوت نظرهایی درپاسخ به این سوال وجود دارد. برخی به صراحت معتقدند کارکرد اجتماعی دین و امکان اداره امور کشور بر مبنای شریعت، قرائت ویژه‌ای از دین است که فعلاً در ایران به رسمیت شناخته شده است. اما این «قرائت رسمی از دین در جامعه ما دچار بحران است». از نظر آنان این دعوی «نامدلل و ناصواب است که اسلام به عنوان یک دین دارای آنچنان نظام‌های سیاسی، اقتصادی و حقوقی برآمده از علم فقه است که در همه عصرها می‌توان با آنها زندگی کرد و خداوند از مسلمانان خواسته که در همه عصرها با آن نظام‌ها زندگی کنند».

اینان معتقدند «زندگی اجتماعی جدید که محور آن توسعه همه جانبه انسانی است و مسلمانان نیز از اوایل قرن بیستم به اجبار تابع آن شده‌اند با حلال و حرام فقهی قابل اداره نیست».

در نقطه مقابل، گروه پرشماری از اسلام‌شناسان بر این باورند که دین خاتم برنامه جامع زندگی و پاسخگوی همه نیازهای انسان در هر زمان

است. از این منظر اصولاً «اجتهاد» به معنای توانایی یافتن پاسخ‌های متناسب برای مشکلات نو پیدا برآسانس مبانی و درچارچوب‌های تعیین شده (موازین اسلامی) است. حکومت نه تنها ملزم به اجرای احکام است که اصولاً «حکومت در نظر مجتهد واقعی فلسفه عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت است. حکومت نشان‌دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی و سیاسی و نظامی و فرهنگی است. فقه تئوری واقعی و کامل اداره انسان، از گهواره تا گور است». و بر این اساس «آنچه لازم است بدون مسامحه عمل شود موافق بودن قوانین مربوط به این امور و سایر امور کشور با قوانین مقدس اسلام، اعم از احکام اولیه یا ثانویه است». بنابراین برداشت از دین، که اتفاقاً در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران هم به رسمیت شناخته شده و مبنای این نوشتار است، اسلام در همه صحنه‌های زندگی فردی و اجتماعی حضور داشته و از برابر هیچ واقعیتی نمی‌گریزد. دین مبنای تنظیم روابط اجتماعی است و دست کم با قواعد و موازین کلی، راه مواجهه و تعامل با هر پدیده نوظهور، از جمله رسانه‌های مدرن، را نشان می‌دهد.

براساس این نظریه، ایمان به «خدای یکتا (الله الا الله) و اختصاص حاکمیت و تشریع به او و لزوم تسلیم در برابر امراو» از پایه‌های نظام سیاسی ما است (بند یک اصل دوم قانون اساسی)، «وحی الهی و نقش بنیادین آن در بیان قوانین» به عنوان اصلی مسلم پذیرفته شده است (بند ۲ اصل اول) و این چیزی است که قابل بازنگری نبوده (اصل ۱۷۷) و «الى البد غير قابل تغییر است» (اصل ۱۲).

اصول یادشده تنها یک الزام قانونی نیست، بلکه مبتنی بر خواست واردۀ ملی نیز هست؛ چراکه برپایی حکومت دینی آرمان بلند و آرزوی دیرین مسلمانان، از جمله مردم ایران، است. تحقق این خواسته که بی‌تأثیر از

ماهیت احکام و آموزه‌های اسلام نیست، در بارزترین وجه خود به دینی بودن قوانین و مقررات حاکم بر می‌گردد؛ چرا که اجرا و قضاء نیز، بنا به فرض، برپایه قانون صورت می‌گیرد. بر همین اساس می‌توان گفت حکومت اسلامی، همان حاکمیت قوانین اسلامی است. و این گونه است که در ساختار حقوقی جمهوری اسلامی ایران به بیان‌های متعدد بر این واقعیت روشن تاکید و تصریح شده است. در اولين اصل قانون اساسی کشور ما آمده است: «حکومت ایران جمهوری اسلامی است که ملت ایران، براساس اعتقاد دیرینه‌اش به حکومت حق و عدل قرآن، درپی انقلاب اسلامی پیروزمند خود... به آن رای مثبت داد». و سپس در اصول پرشمار دیگر، از جمله اصل چهارم تاکید کرده است که «کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید براساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است...».

با این حال، درباره چرا بی و چگونگی تحقق این آرمان بلند پرسش‌های مهمی قابل طرح است که پاسخ به آنها در تبیین نظری و یافتن راههای عملی بسیار تاثیرگذار است. چرا قوانین حاکم بر کشور باید همسو با موازین و احکام شرعی باشد؟ نسبت قانون و شریعت چیست که موجب ابتنای قانون بر شرع می‌شود؟ معنای اسلامی بودن قانون و هماهنگی آن با شرع چیست؟ آیا برای اسلامی شدن قانون باید حتماً به یافتن معادلهای فقهی و انتظامی بر آنها اندیشید یا مثلاً عدم مغایرت با احکام موجود هم کافی است؟ این مجموعه در نظر دارد، با تکیه بر تجربه قانونگذاری در نظام جمهوری اسلامی ایران به پرسش‌هایی از این قبیل پاسخ دهد.

جز آنچه که مستقیماً با همین قلم نگاشته شده است، کتاب حاضر مجموعه مقالاتی است که با هدایت و نظارت اینجانب توسط دانشجویان

محترم مقطع کارشناسی ارشد حقوق عمومی دانشگاه امام صادق علیه السلام، به عنوان تحقیق درسی به رشتہ تحریر درآمده و سپس با راهنمایی اینجانب اصلاح و تکمیل گردیده است؛ مجموعه‌ای که در فصل نخست آن از مبانی موضوع بحث می‌شود و در فصل دوم از قلمرو آن.

سومین فصل نیز با بازخوانی نظریه پردازی‌های اختصاص یافته، که از سوی برخی علمای برجسته در این باب عرضه گردیده است. گرچه هیچیک از آن بزرگواران به طور مستقیم در این زمینه به بحث نپرداخته اند، اما تلاش شده است تا با دقت در آثار مکتوب و احیاناً شفاهی آنان، ابعاد مختلف مساله پژوهیده و تدوین گردد.

ناگفته پیدا است که این گام‌های نخستین نمی‌تواند خالی از نقص و خلل باشد، مهم آن است که به عنوان فتح بابی برای پژوهش‌های بعدی نگریسته شود و بتواند پاسخ‌هایی جدیدتر و کامل‌تر برای پرسش‌های قدیمی را در پی داشته باشد.

از جناب آقای دکتر اصغر افتخاری، دوست ارجمند که به عنوان معاون پژوهشی دانشگاه از این اقدام حمایت کرده‌اند، و از همه دانشجویان عزیزم، خصوصاً آقای سید محمد مهدی غمامی که با پی‌گیری و جدیت خویش، برای به ثمر رسیدن این کوشش علمی و دینی سپاس‌گزارم.  
امیدوارم بی نصیب از قبول خداوند متعال و اقبال بندگان خوب و حقیقت جویش نماند. انشاء الله

دکتر محسن اسماعیلی - آبان ۱۳۹۰

بخش تخته: مبانی





## پیوند دین و قانون

دکتر محسن اسماعیلی<sup>۱</sup>

### ۱-۱. مسلمانان و مفاهیم نو؛ انکار یا تسلیم؟!

پیشرفت دانش بشری، زایش اندیشه‌ها و مفاهیم نوینی را در پی دارد که بر بستر اصول و مبانی فکری خاص خود استوار است. توسعه ارتباطات فرهنگی نیز به تبادل این اندیشه‌ها و راهیابی مفاهیم جدید به سایر منظومه‌های فکری و اجتماعی می‌انجامد. این دو واقعیت می‌تواند برای رشد و کمال بشری میمون و با برکت باشد؛ مشروط بر آنکه از یکجانبه‌گرایی و جریان یکسویه اطلاعات خودداری گردد و تهاجم فرهنگی جایگزین تبادل داده‌ها نگردد.

متأسفانه در دنیای امروز، افزون برخوبی استکباری که موجب القای متکبرانه و یکطرفه باورها و خواسته‌های جهان غرب به جهان سوم گشته است، خود باختگی برخی ملت‌ها و دولت‌های اسلامی نیز زمینه‌ساز تجزی بیگانگان و پس رفت و سستی خودی‌ها شده است؛ واقعیت تلخ و دردنگی

---

۱. عضو هیئت علمی و رئیس دانشکده حقوق و معارف اسلامی دانشگاه امام صادق(ع)، ریانامه: m.esmaeili@isu.ac.ir

که استاد فرزانه، شهید آیت الله مرتضی مطهری از آن به «استسباع» تعبیر کرده‌اند؛ «فلسفه و حکما اصطلاحی دارند به نام استسباع که به فارسی آن را شیرگیر ترجمه کرده‌اند، می‌گویند بعضی از حیوانات کوچک وقتی با حیوانات درنده‌ای روبرو می‌شوند (مثلاً وقتی خرگوش با شیر مواجه می‌شود) حالت استسباع پیدا می‌کند یعنی اراده فرار از آنها سلب می‌شود. قدرت تصمیم گیری را از دست می‌دهند. خود باخته و مفتون می‌شوند. نقطه مقابل استسباع، ایمان به خود پیدا کردن است ... در مورد جوامع نیز همین وضع برقرار است. گاهی افراد ملت‌ها در مقابل افراد ملل دیگر حالت خود باختگی و استسباع پیدا می‌کنند... ملتی که به حال استسباع می‌افتد تمام کرامات‌های خود را فراموش می‌کند تا جایی که حتی به نوکری بیگانه و تقدیم کردن ثروت‌های خود به او افتخار می‌کند...» (مطهری، ۱۳۷۲، ص ۱۱۹).

شیوه مواجهه، درک و پذیرش مفاهیم و اصطلاحاتی نظیر آزادی، حقوق بشر، مدیریت، مشارکت، جامعه مدنی، خشونت، تساهل و تسامح، تکثیرگرایی و عقلانیت مصدقه‌های بارز و قابل مطالعه در این زمینه هستند. موضوع این نوشتار نیز دیگر مصدقه مهم و قابل تأمل است.

برخی متفکران و نویسنده‌گان به «صراحت» تأکید می‌کنند که اینگونه مفاهیم، «مفهوم‌های فلسفی یکپارچه‌ای هستند که یا پذیرفته می‌شوند یا رد می‌شوند. وابسته کردن این مفهوم‌ها به پسوندهای معینی چون غربی یا اسلامی تحریف فلسفه سیاسی و اشتباه و خطایی است که زندگی اجتماعی را دچار سردرگمی و گمراهی می‌کند. مردم ایران بر سر دو راهی هستند. یا باید این مفاهیم را پذیرند یا آنها را رد کنند و به عواقب خطرناک این رد کردن تن دهنند. راه سوم وجود ندارد.» اینان معتقدند «بخشن قابل قبولی از آن موضوعات و مفاهیم جدید وارد قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

شده و در آن قانون تلغیقی صورت گرفته است... فصل حقوق ملت، حق حاکمیت ملت و قوای ناشی از آن، ماده‌ها و اصول متعددی هست به منظور تفکیک قوای سه گانه که فلسفه‌اش کنترل قدرت‌های سیاسی با یکدیگر است؛ در قانون اساسی ایران تصریحاتی شده درباره آزادی مطبوعات، آزادی تحرّب، آزادی اجتماعات، آزادی بیان و... . مهم این است که این قانون اساسی با این مفاهیم و موضوعات مهر دینی خورده و مورد تأیید علمای دین فرار گرفته است. این نکته به لحاظ معرفت‌شناسی و از نظر چالش میان مدرنیته و دین مهم است... این تصور که ریشه‌های این مفاهیم در متون دینی اسلامی وجود دارد نادرست است. ریشه‌های این مفاهیم در متون دینی اسلامی وجود ندارد زیرا اینها اصولاً مفاهیم و موضوعات جدیدی هستند که در زندگی بشر پدید آمده‌اند». (مجتهد شبستری، ۱۳۷۹، ص ۷۸).

نتیجه طبیعی این باور آن است که گفته شود «در مسائل حکومت و سیاست، فعل و قول معصوم حجت نیست»(مجتهد شبستری، ۱۳۷۷) و بالاتر اینکه مثلاً «در تعارض تکالیف دینی و حقوق بشر، حقوق بشر مقدم است» (سروش، ۱۳۷۸).

در نقطه مقابل گروهی را نیز می‌توان یافت که با هر آنچه مولود غرب یا پرورش یافته آن است، به کلی مخالفت می‌کنند و می‌پنداشند که پذیرش هر یک از مظاهر تمدن جدید، خواه ناخواه، مستلزم شکست دین و انزوای آن است.

از نظر نگارنده هر دو شیوه مواجهه با تمدن و فرهنگ غرب که ذکر شد نمونه بارز همان استسباع وغفلت از این نکته است که نهادها و اصطلاحات نو پیدا، از جمله در عرصه حقوق و فلسفه سیاست، بر مبانی و در بسترها خاص تولید می‌شوند و از این رو در تحلیل، نقد و

تصمیم‌گیری عالمانه درباره آنها نباید در خلاً اندیشید. این نکته اصل مهمی است که در تعامل فرهنگ‌ها، به‌طور کلی، صادق است. برای مثال کسانی را در نظر بگیرید که اصولاً مادی می‌اندیشند و معتقد‌ند هر چه هست همین زندگی (و لذات) دنیوی است و حیاتی پس از مرگ وجود ندارد؛ *إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاةُ الدُّنْيَا تَمُوتُ وَتَحْيَا وَمَا تَحْنُّ بِمَبْعَثَتِنَا* (سوره مومنون: ۳۷).

آیا چنین کسانی می‌توانند مفاهیمی مانند «حیات طیبه»، و «سعادت» را از فرهنگ اسلام، همانگونه که هست، درک کنند؟ آیا می‌توانند این مفاهیم را کاملاً بپذیرند و یا رنگ و پسوند «دهری» به آن بیفرایند؟ مفاهیم متولد در فرهنگ غرب و هر تمدن دیگری نیز چنین هستند. این اصطلاحات لباس‌هایی هستند که بر اندام‌های فکری خاص پوشانده شده‌اند و پوشاندن بی‌چون و چرای آن بر اندام‌های دیگر نمی‌تواند نشانه روشنفکری و پویایی باشد. خردمندی اقتضاء می‌کند که نه خود و نه مردم را بر سر این دو راهی نبینیم که «یا باید این مفاهیم را بپذیرند یا آنها را رد کنند» و آنها در معرض این تهدید خود ساخته و موهم قرار دهیم که در صورت عدم پذیرش باید «به عاقب این رد کردن تن دهن» و «راه سوم وجود ندارد».

خیر! راه سوم و عاقلانه آن است که پس از شناسایی و درک عمیق و درست مفاهیم نو پیدا، در همان بستر و با همان مشخصاتی که با آن زایده شده‌اند، به مبانی و اصول فکری و عقیدتی خود مراجعه کنیم، آنچه را در تعارض با این مبانی و اصول نیست، بپذیریم و به هنگام تعارض نیز بدون تردید و وحشت، به باورهای درست خود پای بند بمانیم و صد البته این گفته منافاتی با پویایی تفکر دینی و نویابی در اقیانوس بی‌انتهای معارف الهی نیست و باید به تجویز تحجر و خشک اندیشی تأویل شود. مشکل آن است که برادر ناآشنایی یا غفلت با آنچه خود داریم، آن را از بیگانه تمدا می‌کنیم و

از کسانی جویای هدایت و خوشبختی می‌شویم که خود سرگردان وادی جهل و شقاوتند.

## ۱-۲. دین و قانون؛ تعامل یاتنانع؟

آیا دین و قانون ماهیتاً مغایر یکدیگرند یا می‌توانند باهم کنار آیند یا اصلاً نمی‌توانند از هم جدا و بیگانه باشند؟!

گرچه این‌گونه پرسش‌ها موضوع جدیدی نیست، اما اخیراً و بار دیگر از سوی برخی نویسندهای موردن توجه قرار گرفته است. در کشور ما ریشه‌های این نزاع فکری را می‌توان از صدر مشروطه به وضوح مشاهده کرد؛ آن جا که در برابر پاافشاری عده‌ای نظیر شیخ فضل الله نوری بر لزوم ابتنای قانون بر شریعت، آخوندزاده می‌گفت: «مشروطه‌ای که حاصل فکر حکمای فرنگستان است، براساس جدایی سیاست از دین است تکوین یافته است، بدین معنی که احکام دینی و قوانین موضوعه بشری هریک حوزه‌ای جداگانه دارند.»

به همین جهت او به متشرعان هشدار می‌داد که «به خیال شما چنان می‌رسد که گویا به امداد احکام شریعت، کونستیوشن فرانسه را در مشرق زمین مجری می‌توان داشت. حاشا و کلّا. بلکه محال و ممتنع است» (مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۷، ص ۴۴). اما آیا چنین گفته‌ای قابل قبول است؟

پاسخ به این سوال را می‌توان در دو حوزه جستجو کرد؛ یکی در حوزه درون دینی و دیگر در حوزه برون دینی. به عبارت دیگر گاهی به دنبال پاسخ در میان آموزه‌های یک دین خاص (مثلاً اسلام) هستیم و می‌خواهیم ببینیم آیا از دیدگاه اسلام، قوانین باید براساس احکام دینی باشند یا نه.

اما گاهی نیز با چشم‌پوشی از این بحث، به دنبال یافتن دلایلی بر جواز یا عدم جواز دخالت دین (به معنای عام آن) در قانونگذاری عرفی هستیم. در این حوزه، که مورد نظر نوشتار حاضر است، حضور دین در عرصه تنظیم روابط اجتماعی موافقان و مخالفانی دارد.

فارغ از همه گفت‌وگوها، پرسشی که در اینجا قابل طرح است، این است که آیا اصولاً دین (با هر تعریف و با هر قلمروایی که برای آن در نظر بگیریم) می‌تواند در زندگی اجتماعی بی‌تأثیر باشد و یا نادیده گرفته شود؟ به نظر می‌رسد دین، حتی اگر فقط در قلمرو فردی در نظر گرفته شود، شکل‌دهنده عقاید و رفتار انسان‌ها است و به همین دلیل خواهناخواه با عقاید و رفتار دیگران ارتباط پیدا می‌کند و سرانجام حقوق ناچار به تنظیم حدود آزادی دین و رفتارهای ناشی از دین گرایی است.

این واقعیت که در حقوق کشورهای مختلف، حتی سکولار، آزادی عقیده محترم شمرده شده و یا اهانت به مقدسات ادیان مختلف منوع و جرم شناخته شده، ناشی از تاثیر انگیزه‌های دینی برای رفتارهای اجتماعی است. بی‌تردید توهین به عقاید و مقدسات دینی هرکس موجب تحریک احساسات و بروز واکنش‌های خارجی است و به همین دلیل مخالف نظم عمومی محسوب می‌گردد.

اگر این گونه باشد، خواه ناخواه دین در حوزه عمومی و خصوصاً در حوزه قانونگذاری وارد شده و کم یا زیاد تاثیرگذار می‌شود. تاثیر دین در قانون را می‌توان حداقل در تدوین قوانین مربوط به احوال شخصیه مشاهده کرد. همچنین طبق یافته‌های تحقیقات جامعه‌شناسی «بی‌شک دین ثابت کرده است که یکی از موثرترین و تواناترین نیروهای وحدت بخش در حیات حکومت‌هاست.» (یوآخیم واخ، ۱۳۸۰: ۲۸۰)، و به همین دلیل حکومت‌ها

نیز تمایل زیادی به استفاده از این عامل نیرومند برای تنظیم روابط اجتماعی و دوام حکمرانی خود داشته و دارند؛ «در اکثر جامعه‌های ابتدایی و قبل از نیز در تمام کشورهای شرقی و حتی غربی، نظم و قانون که پایه‌های حکومت محسوب می‌شوند با ویژگی نیمه دینی وضع شده‌اند». (همان، ص ۲۸۴). از سوی دیگر ادیان نیز نسبت به حکومت و جامعه بی‌تفاوت نیستند. «این نکته که قوانین حکومت در ذات و گوهر دین جای دارد اصلی است که در بخش اعظم تاریخ بشری مورد پذیرش و حمایت واقع شده است». (یوآخیم واخ: ۲۸۵).

مگر هیچ دینی، می‌تواند نسبت به تنظیم روابط زندگی جمعی سهل‌انگاری کند؟ حتی اگر آسایش فردی و تهذیب باطن را هدف انحصاری دین تلقی کنیم، همین هدف نیز بدون تاثیرگذاری بر روابط مدنی قابل تحقق نیست. به همین جهت است که باقی مانده تعالیم ادیان گذشته نیز نشان می‌دهد که همه آنها در بردارنده احکام اجتماعی (و از جمله تعیین جرم و مجازات) بوده‌اند. گذشته از مطالعات تاریخی، آیات متعدد قرآن نیز این واقعیت را تایید می‌کند.

آن چه از قرآن مجید می‌توان فهمید این است که دین یهود، افزون بر احکام عبادی، دارای مقررات اجتماعی مانند فصاص و معاملات بوده است. برای نمونه باید به این آیه شریفه اشاره کرد که طبق آن در الواحی که بر حضرت موسی(ع) نازل شده بود، علاوه بر «موقعه» برای هر چیز تفصیلی وجود داشت؛ وَكَبَّئْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَاحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لَكُلِّ شَيْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ (سوره اعراف آیه ۱۴۵).

براساس گفته مفسران پس از سرآمدن میعاد این پیامبر بزرگ با خداوند متعال که در آیه‌های قبلی مورد اشاره قرار گرفته است، «خداؤند، شرایع و

قوانين آیین خود را بر موسی(ع) نازل کرد»، برای همین است که در ادامه می‌افزاید: «در الواحی که بر موسی(ع) نازل کردیم از هر موضوعی پند و اندرز کافی و شرح و بیان مسائل مورد نیاز در امور دین و دنیا و فرد و اجتماع را برای او نوشتیم و سپس به او دستور دادیم که با نهایت جدیت و قوت اراده این فرمان‌ها را برگیر» (مکارم شیرازی، ۱۳۶۳: ۳۶۲).

در جای دیگری از قرآن، پس از اشاره به مقررات قصاص در شریعت یهود، بر این نکته تاکید می‌شود که ارسال حضرت عیسی بن مریم نیز در همین راستا و با همان اهداف صورت گرفته است و از این رو آنچه در تورات مقرر بوده، در شریعت عیسی نیز تصدیق شده است؛ همان‌گونه که بعثت پیامبر اسلام(ص) نیز وضعیتی مشابه دارد و آنچه در شریعت پیشینیان بوده، مورد تصدیق شریعت خاتم نیز قرار گرفته است : **وَكَبَّئْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأَذْنَ بِالْأَذْنِ وَالسَّنَنَ بِالسَّنَنِ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصْدَقَ بِهِ فَهُوَ كَفَارَةً لَهُ وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ** (سوره مائدہ آیه ۴۵). معلوم است که مجازات و قصاص از حکومتی ترین احکام و قوانین است و جالب آنکه در انتهای تاکید می‌شود که رعایت این حکم دینی در قضاؤت واجب است؛ و گرنه ستمکار خواهیم بود. ضمناً مرحوم علامه طباطبائی در تفسیر شریف المیزان به وجود این احکام در تورات موجود نیز اشاره می‌کند(طباطبائی، ۱۳۶۳، صص ۳۵۶-۳۵۸).

بنا بر آنچه گفته شد، این قضاؤت نمی‌تواند درست باشد که گفته اند: «مسیحیت دینی است که مسائل اخلاقی و معنوی را در بردارد. به نظر می‌رسد این دین، مقرراتی برای اداره جامعه ندارد و دینی است در حوزه فردی که فقط رابطه فرد و خدا را شامل می‌شود و در اداره امور مدخلیتی

ندارد؛ بنابر این حاکمیت شریعت این دین بر سیاست و اجتماع بی معناست.»  
(بشيریه، ۱۳۷۴، ص ۲۲۹).

این گفته، حتی اگر ناظر به مسیحیت تحریف شده و امروزی هم باشد درست بنظر نمی‌رسد؛ زیرا تاریخ حقوق نشان می‌دهد که «دین مسیحیت در اروپا حقوق را تحت نفوذ و تاثیر خود قرارداد. تاثیر مسیحیت در قوانین اساسی بسیاری از کشورهای اروپایی به خوبی نمودار است.» ( حاجی‌پور، ۱۳۸۳: ۲۸).

اگر مسیحیت واقعی کاری به دنیا و سیاست نداشت؛ پس چرا حضرت عیسی از همان آغاز با ظالمان و ستمنگران معارضه داشته است؟ (امام خمینی، ۱۳۶۳: ۱۲۱).

### ۱-۳. جدایی دین و سیاست؛ شعار یا حقیقت؟

جدایی دین از سیاست یکی از مهمترین مبانی نظری اعلام شده برای مخالفت با دینی شدن قوانین است. به همین جهت باید تاملی جداگانه درباره آن داشت. تفکیک قلمرو دین از سیاست که قانون‌گذاری وجه بارز آن است از جمله نظریه‌هایی است که طی سده‌های اخیر به شدت هرچه تمام‌تر تبلیغ و ترویج می‌شود. گذشته از این‌که آیا چنین عقیده‌ای اصولاً با مفهوم سیاست و معنای دین سازگار است یا در حقیقت نوعی تناقض‌گویی است، با واقعیت‌های خارجی نیز منطبق نیست.

از همین جا معلوم می‌شود، برخلاف توجیهات ظاهرآ علمی، انگیزه آنان از طرح و تبلیغ این ایده چیز دیگر و احیاناً غافل کردن مسلمانان از قدرت عظیم دین در اداره امور جامعه است. شکفت این‌که آنان گاه در لباس دوستی و دلسوزی هم وارد می‌شوند و آسیب دیدن قداست دین در اثر

ورود به عرصه سیاست و حکومت را از جمله دلایل خود برشمارند و شگفت‌آورتر این‌که برخی دانشمندان مسلمان نیز فریب آنان را خورده و می‌خورند.

این در حالی است که مطالعات تاریخی و نیز مشاهده تیزبینانه آنچه در گوشه و کنار جهان می‌گذرد، به خوبی اثبات می‌کند که مبتکران و مروجان این نظریه، خود به آن پاییند نبوده و حداقل استفاده (بخوانید، سوءاستفاده) را از قدرت دین و احساسات مذهبی شهروندان برای نیل به مقاصد سیاسی خود می‌کنند؛ برای مثال همان‌گونه که محمد غزالی یکی از رهبران برجسته جمیعت اخوان‌المسلمین مصادر کتاب «مِنْ هُنَّاعَلَمُ» می‌گوید: اسرائیلی‌ها می‌توانستند کشورشان را جمهوری یهود یا اتحاد سوسیالیستی یهود بنامند، همان‌طور که همسایگان عربستان کشورهایشان را به نام خاندان‌های حاکم بر آن مملکت «مملکت متوکلی یمن» یا «اردن هاشمی» یا «عربستان سعودی» نامیده‌اند. ولی آن را اسرائیل نامیدند که نمود تعلق آنان به دین و مواریشان و احترامشان به ارزش‌های مقدسشان است.

یهودیانی که این کار را کرده‌اند خداوند علم و ثروتند، و رهبران سیاست و اقتصاد، و از میان آنان کسانی بوده‌اند که در شکافت هسته اتم و بسیاری اختراقات دست داشته‌اند. مع الوصف در انتساب خود به دینشان خجالت نکشیده‌اند و از واجبات آن تن نزده‌اند.» (عنایت، ۱۳۸۰، صص ۱۵۲-۱۵۴).

محمد غزالی «بر آن است که بعضی‌ها گول ظاهر را می‌خورند و تصور می‌کنند که اروپایی‌ها دین را پوسيده‌اند و کنار گذارده‌اند؛ لذا تردید دارند که ایستادن اروپا در برابر اسلام به انگیزه احساسات صلیبی باشد. ولی حقیقت غیر از این است. عنوان رسمی حکومت انگلیس «حامی حریم ایمان» است و

نخستین ماده در برنامه حزب محافظه‌کار استقرار تمدن مسیحی است، و حزب حاکم کنونی ایتالیا ... حزب دموکراتیک مسیحی است.» (عنایت، ۱۳۸۰، ص ۱۶۰).

آنچه این متفکر عرب در خصوص شعله‌ور بودن آتش کینه جنگ‌های صلیبی در دل غربی‌ها گفته است، موافقان دیگری هم دارد. سید جمال‌الدین اسدآبادی از جمله کسانی است که بر این نظر پافشاری داشت. احمد امین مصری، از گفته یکی از فاضلان غربی چنین نقل می‌کند:

«تعلیمات سید جمال‌الدین در این موضوع خلاصه می‌شود که غرب دشمن شرق است و آتش کینه‌توزی صلیبی همواره در جان غربیان شعله می‌کشد.» (حکیمی، ۱۳۸۴، ص ۴۲) همچنین استاد محمد طاهر‌الجلبائی نوشته است: «سید جمال‌الدین معتقد بود که روحیه صلیبی همواره در وجود رجال غرب کمین کرده است و استعمار پیوسته می‌کوشد تا روح دینی و اجتماعی و اقتصادی را در سرزمین‌های اسلامی ناتوان کند، تا خود بتواند پیروز گردد و حکم راند. سید به خاطر همین خطر مسلمانان را به اتحاد دعوت می‌کرد.» (همان، ص ۱۴).

این نظر، البته در عمل هم ثابت شد و بخصوص در سال‌های اخیر شاهد آن بودیم که رهبران آمریکا و اروپا دقیقاً از همین واژه استفاده کردند؛ در آشکارترین نمونه بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱، برخی عناصر سیاسی تندرو در آمریکا تلاش کردند این حادثه را نشانه‌ای از جنگ صلیبی جهان غرب با جهان اسلام معرفی کنند. حتی یکبار جورج بوش رئیس جمهوری وقت آمریکا نیز چنین لفظی را به کار برد. اما پس از به راه افتادن اعتراضات جهانی از سوی مسلمانان و مسیحیان، بوش و دیگر سخنگویان افراطی در آمریکا مجبور به تصحیح موضع خود شدند. همچنین فرانسویان فیون نخست‌وزیر فرانسه در اظهاراتی نسنجیده گفت که کشورش رهبری

جنگ صلیبی جدید غرب با جهان اسلام را بر عهده دارد. وی گفت: ارتش فرانسه جنگ صلیبی جدیدی را با جهان اسلام فرماندهی می‌کند و در چارچوب این جنگ، فرانسه تجهیزات نظامی زیادی را به افغانستان ارسال کرده است. (واحد مرکزی خبر، مورخ ۲۰۰۶/۴/۲۰).

به هر حال، اگر چه قانون اساسی آمریکا متضمن جدایی دین از سیاست است، اما امروزه و در عمل به وضوح شاهد حضور دین و دیدگاه‌های ایدئولوژیک در بین جامعه و دولتمردان آمریکایی هستیم. دولتمردان آمریکایی که همواره جدایی دین از سیاست را تبلیغ می‌کنند، خود به قدرت بسیج عمومی دین اعتقاد دارند و همواره به استفاده و بازی با عقاید مذهبی مردم آمریکا همت گماشته‌اند.

بسیاری از رؤسای جمهور این کشور، چه در مبارزه انتخاباتی خود و چه در اعمال سیاست داخلی و خارجی خویش، از عامل مذهب استفاده کرده‌اند، ولی پس از ورود جرج دبلیو بوش، مذهب نقش بسیار آشکارتری در عرصه سیاسی آمریکا، به خصوص در سیاست خارجی آن پیدا نمود.

در آخرین نمونه بوش، زمانی که تصمیم گرفت، برای کسب مقام ریاست جمهوری به رقابت با سایر مدعیان برخیزد، تصمیم شخصی خود را «ماموریتی از جانب خدا» نامید که بر دوش او نهاده شده و او سعی خواهد کرد، به این ماموریت پیغمبر گونه جامه عمل بپوشاند. در این راستا، او تمامی کشیش‌های معروف منطقه را دعوت کرد تا طی مراسمی روحانی که در مورد سیاستمداران چندان مسبوق به سابقه نیست، با وی «بیعت» کنند. او به کشیش‌های میهمان گفت که وی (مشخصاً از جانب خدا) برای نامزدی پست ریاست جمهوری برگریده شده است.

بوش در تمامی مراحل مبارزات انتخاباتی اش، تأکید کرده بود که عیسی مسیح متفکر محبوب است؛ «چون ناجی قلب او بوده است» و خود را «مردی با عشق مسیح در دل» معرفی می‌کرد و به محض آن که قدرت را در دست گرفت، روز بیستم ژانویه را روز ملی نیایش اعلام کرد. بوش کلمه «شیطان» را که در متون مذهبی بسیار رایج است، اغلب در گفته‌های خود به کار می‌برد. برای مثال از نظر او اسماء بن لادن و گروهش تجسمی از شیطان بودند. محور شیطانی هم که شامل عراق و ایران و کره شمالی می‌شد، فرمولی اتفاقی نبود؛ بوش زمانی که در حال تدارک آغاز جنگ علیه عراق بود، اعلام کرد «این کشور، آمریکا و دوستان ما همگی در برزخی میان جهانی پر از صلح و صفا و جهنمی پر از آشوب و اختناق به سر می‌برند و دائمًا صدای زنگ خطر را می‌شنوند. یک بار دیگر، این وظیفه (از جانب خدا) بر دوش ما نهاده شده که از آرامش و آسایش مردمانمان و امیدواری‌های نوع بشر دفاع کنیم و ما این مسئولیت را با جان و دل می‌پذیریم ... با اطمینان به پیش می‌رویم. زیرا این مسئولیت تاریخی به دوش کشوری نهاده شده است که شایستگی آن را دارد.»

آنها در فعالیت‌های خود تبلیغ می‌کنند که صلح نتیجه‌ای ندارد و باید به دنبال جنگ بود و با استناد به آیات انجیل، اثبات می‌کنند که اکنون در آخرالزمان حضور داریم (نظیره جنگ تمدن‌ها و مخالفت با روند صلح خاورمیانه). سایر مردم جهان نیز از آثار سوء این تبلیغات بی‌بهره نیستند؛ سربازان اسپانیایی شرکت کننده در جنگ عراق، خود را نمایندگان مسیح می‌دانند و از علائم جنگ‌های صلیبی استفاده می‌کنند. (محمدی، ۱۳۸۳) چنین است که یورگن هابرماس، آخرین فیلسوف بازمانده از حلقه فرانکفورت، معتقد است: «بوش در ائتلاف با رأی‌دهندگان پیروزی خود را

در تاریخ باید مدييون انگیزه دینی بداند. این تحول و تغییر در قدرت نشان دهنده یک تحول ذهنی در جامعه مدنی است که زمینه بحث های آکادمیک را درباره تاثیر سیاسی دین در دولت و حوزه عمومی فراهم می کند. (هابرماس، ۱۳۸۵، ص ۵) مقصود او از «تحول ذهنی در جامعه مدنی»، بازگشت غرب به تقویت حضور دین در همه عرصه های زندگی اجتماعی است.

هابرماس در مقاله ای با عنوان «دین در حوزه عمومی»، به رشد رویکرد دینی در قانون گذاری ها تصریح کرده و می گوید که پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران «در چندین کشور مسلمان و حتی در خود اسرائیل نیز حقوق خانواده دینی، جانشین حقوق مدنی سکولار شده است. در افغانستان (و به زودی در عراق نیز) کارکرد کم و بیش قانون لیبرال باید به خاطر سازگاری اش با شریعت محدود شود.» (همان، ص ۸).

او همچنین معتقد است که «به طور مسلم، در اروپا نیز از زمان انقلاب فرانسه شاهد قدرتی از شکل دینی سنت گرایی بوده ایم.» (همان، ص ۶). ممکن است گفته شود: اگر چنین است پس چرا دولت های غربی بر اصل جدایی دین از دولت اصرار ورزیده و معمولاً در قوانین اساسی خود بر بی طرفی در مقابل ادیان تاکید می کنند؟

پاسخ این است که اولاً آنچه در قانون به آن تظاهر می شود لزوماً مبنای آنچه در عمل اتفاق می افتد نیست. چه بسا بر اصولی وانمود شود تا مسلمانان را فریب داده و از مزایای دینی بودن جامعه و حکومت محروم سازند.

ثانیاً آنان تصریح کرده اند که جدایی دین از دولت به معنای مخالفت دولت با دین و عدم تعامل آنها نیست؛ بلکه مقصود آن است که دولت در برابر گرایش های متفاوت دینی بی طرف بماند و این منافاتی با احترام به اصل دین و حتی بستر سازی برای ترویج و آموزش مذهبی ندارد.

به عبارت دیگر همان گونه که هابرماس گفته است: «اصل جدایی کلیسا و دین مستلزم آن است که نهاد دولت با بی‌طرفی کامل در برابر اجتماعات دینی رفتار کند؛ پارلمان، دادگاهها و دولت باید حق کسی را ضایع کند و باید برای یک طرف به قیمت فدا کردن طرف دیگر امتیاز بیشتری قائل شود.» (هابرماس، ص ۱۴).

با این وصف به نظر می‌رسد اصرار بر جدایی دین از حکومت و سیاست (که قانون‌گذاری پایه اصلی آن است) دوست‌گانه برای از بین بردن هویت دینی مسلمانان است؛ چرا که با جداسازی اسلام از حقوق و حکومت، عامل وحدت بخش مردم (واخ، ۱۳۸۰، ص ۲۸۰) و مهم‌ترین انگیزه دخالت آنان در سیاست از بین رفته و صحنه از دین داران و غیرت دینی خالی می‌شود. طبیعی است که در غیاب دین داران، وابستگان به بیگانه بدون هیچ مانع و مقاومتی مطامع آنان را برآورده می‌سازند و برای تداوم سلطه خود راهی جز وطن‌فروشی پیدا نمی‌کنند.

شهید مدرس با زیرکی خود این نکته را دریافته بود و می‌گفت:

«فکر می‌کردم چرا ممالک اسلامی رو به ضعف رفته و ممالک غیر اسلامی رو به ترقی؟ چندین روز فکر می‌کردم و بالاخره چنین فهمیدم که ممالک اسلامی سیاست و دیانت را از هم جدا کرده‌اند؛ ولی ممالک دیگر سیاست‌شان عین دیانت‌شان یا جزو آن است. ممکن هم هست [در انتخاب نوع دین] اشتباه کرده باشند. لهذا در ممالک اسلامی اشخاصی که متدين هستند دوری می‌کنند از اشخاصی که داخل در سیاست هستند. آنها که دوری می‌کردند، ناچار همه نوع اشخاص رشته امور سیاست را در دست گرفته، لهذا [ملکت] رو به عقب می‌رود.» (مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۷، ص ۴۳).